

ناتالیا گینتزیبورگ

# آگهی

کاظم فرهادی - فرهاد خردمند



فرهنگ جاوید

# فهرست

پردهٔ اول

۱۳

پردهٔ دوم

۴۹

پردهٔ سوم

۶۹

## پردهٔ اوّل

زنگ در به صدا درمی آید. تیرزا در را باز می کند. اِلنا وارد می شود.

تیرزا روز به خیر.  
اِلنا سلام. امروز صبح تلفن کردم. برای آگهی مساجرو<sup>۱</sup> اومدم. من اِلنا تِسی<sup>۲</sup> هستم.  
تیرزا کدوم آگهی؟ سه تا آگهی دادم.  
اِلنا آگهی اتاق.  
تیرزا آهان اتاق. دنبال یه اتاق می گردین. الان اتاقو نشون تون می دم. اتاق غربِ آپارتمانِه. تموم بعد از ظهر آفتاب می گیره. از این جا سان پیترو<sup>۳</sup> پیداست. بفرمایین. یه فنجون قهوه میل دارین؟

۱. *Il Messaggero*، یکی از روزنامه های مشهور ایتالیا که از ۱۸۷۸ در رُم منتشر می شود — م.

2. Tesei

3. San Pietro

إِلنا نه متشكرم.

تیرزا این آپارتمان پنج اتاقه اس. خیلی بزرگه. اما نمی‌خوام از دستش بدم. از اسباب‌کشی خوشم نمی‌آد. به همین دلیل دلم می‌خواد اتاقو بدمش به یه دختر یا دختر دانشجو که کار مختصری هم تو خونه انجام بده. از کارهای خونه متنفرم. شما چی؟

إِلنا من از بعضی کارهای خونه بدم نمی‌آد. برای پرداخت اجاره اتاق پولی ندارم. به همین دلیل آگهی تون توجه مو جلب کرد.

تیرزا همون طور که گفتم سه تا آگهی دادم. یکی برای بوفه (گنجۀ ظروف). راستی کسی رو نمی‌شناسین بخواد یه بوفه از چوب خیلی مرغوب کنده‌کاری شده قرن نوزدهمی اصل اصل استفاده بخره؟ اون جاست، می‌بینیش، از اون برای ظرف‌ها استفاده نمی‌کنم، توش مجله‌های قدیمی رو گذاشتم. نمی‌دونم از بوفۀ سالن چه استفاده‌ای بکنم. من همیشه تو آشپزخونه غذا می‌خورم. یه آگهی هم برای خونۀ ویلایی‌ام تو روگادی پاپا دادم. دلم می‌خواد اونو بفروشم. ویلای ده‌اتاقه با یه باغ سبک انگلیسی. باغ؟ چه عرض کنم تقریباً یک پارکه. من هیچ وقت اون جا نمی‌رم. چند دفعه‌ای رفتم اون جا، داشتم از غصه دق می‌کردم. روستا رو نمی‌تونم تحمل کنم. بوی یونجه، بوی گاوها آشک مو درمی‌آره. شاید به خاطر این باشه که از بچگی تو روستا زندگی کردم. حس تنفر از روستا از بچگی در من به وجود اومده. کودکی بدی رو گذروندم.

إِلنا کسی هم واسه تون زنگ زده؟

تیرزا برای این آگهی؟ یه خانومی برای بوفه زنگ زده. بد جوابشو دادم. به من گفت: «چقدر قیمت گذاشتین؟» بهش گفتم: «دو میلیون قابل مذاکره» قابل مذاکره یعنی این‌که می‌تونیم در مورد قیمت صحبت کنیم و جای چونه داره، نه؟ اون گفت: «خیلی زیاده.» چرا زیاده، یه بوفه از چوب مرغوب قرن نوزدهمی واقعی! بعدم اصلاً نیومد اونو ببینه. برای ویلای روگا دی پاپا هم هنوز کسی زنگ نزده.

إِلنا برای اتاق چی؟

تیرزا برای اتاق چهار نفر تماس گرفتن. یکیش که شماین. یکی دختر تنهایی بود، با بچه سه ماهه‌اش. نه. اون یکی هم یه ویولونیست بود. نه. من از موزیک خوشم می‌آد. از بچه‌های کوچولو هم خوشم می‌آد. متأسفانه نمی‌تونم بچه دار شم. این روزها از سردرد رنج می‌برم و یه کم احتیاج به آرامش دارم. یکی هم صبح امروز اومد. خانم مستی بود. تو آگهی نوشته بودم «دختر دانشجو». اون، برعکس، یه خانوم بازنشسته بود. دست‌کم شصت‌سالی داشت. من یه جوونو ترجیح می‌دم. زمخت هم بود، من برعکس آدمی رو می‌خوام که ظرافتی هم داشته باشه. یعنی بشه باهاش بعضی وقتا چند کلمه گپ‌وگفت کرد و یه همدلی مختصری هم داشته باشیم. چون تنها زندگی می‌کنم. دوستی با یه پیرزن به چه دردم می‌خوره؟ درست نمی‌گم؟

إِلنا همین طوره!

تیرزا می‌خواین اتاقو ببینین؟ (دری را در انتهای صحنه باز می‌کند و اتاق را نشان می‌دهد.) امروز سان پیترو پیدا نیست. چون هوا مه‌آلوده،